

فرانسه، سرزمین پناهندگی؟

گزارشی از کار با سازمان پزشکان بدون مرز در پاریس*

نگار یاحقی

پژوهشگر حقوق و همکار سازمان پزشکان بدون مرز

مقدمه

هواپیما به سمت آسمان یونان اوج می‌گرفت و من از پنجره به سبزی درخت‌های زیتون نگاه می‌کردم و نمی‌توانستم جلوی اشک‌هایم را بگیرم. نمی‌خواستم از یونان بروم. نمی‌خواستم به دنیای قبلی‌ام برگردم. احساس غربت می‌کردم از بازگشت به فرانسه، کشوری که پنج سال اخیر را در آن زندگی کرده بودم.

فردای بازگشت به پاریس، طبق روال کار سازمان پزشکان بدون مرز، باید درباره‌ی مأموریت‌م با رئیس پروژه جلسه‌ی پرسش و پاسخی می‌گذاشتم. در آن جلسه، کار در یک مأموریت دیگر به من پیشنهاد شد، این بار برای پناهجویان پاریس. چند روز طول کشید تا فرد مسئول مأموریت با من تماس گرفت و قرار مصاحبه را گذاشتیم.

من در آن روزها به پاریس برگشته بودم، ولی یونان با من بود. یونان با من بیدار می‌شد و می‌خوابید، غذا می‌خورد، راه می‌رفت، نفس می‌کشید. با چشمان باز و بسته یونان را خواب می‌دیدم. در پاریس بودم و آشنایی‌ام با این شهر، تاری بود که به پود غربت گره خورده بود. دوستان و همکارانی که مرا می‌دیدند از یونان می‌پرسیدند و من با اینکه خوب می‌دانستم فاصله‌ی عظیمی هست بین آنچه برایشان می‌گویم و آنچه از تجربه و حال و روز من درک می‌کنند، برایشان جسته و گریخته، قصه‌هایی از تجربه‌ی عجیب دو ماه‌ام می‌گفتم.

* France, terre d'asile نام یک سازمان غیردولتی در فرانسه است که با دولت فرانسه برای تسهیل فرایند پناهندگی همکاری می‌کند.

در مصاحبه‌ای که با مسؤول مأموریت پاریس داشتیم متوجه شدم که کار پیشنهادی در ادامه همان مسیری قرار می‌گیرد که در یونان شروع کرده بودم، و برای من که نمی‌خواستیم از دنیایی که به آن وارد شده بودم بیرون بیایم، این یک موقعیت ایده‌آل بود؛ به این ترتیب بود که یک هفته بعد از بازگشت به پاریس، دوباره مشغول کار با پناهجویان شدم.

مأموریت دوم با پزشکان بدون مرز: شباهت‌ها و تفاوت‌ها با مأموریت یونان

ماهیت این مأموریت جدید، با تجربه‌ای که قبل از آن در یونان داشتیم، در عین شباهت‌های متعدد، متفاوت بود.

در یونان ما باید به کمپ‌های متعدد می‌رفتیم و برای تحقیقی درباره پناهجویان یونان، با آنها مصاحبه می‌کردیم و پرسشنامه پر می‌کردیم، بدون اینکه بتوانیم در قبال اطلاعاتی که از پناهجویان می‌گیریم کمکی به آنها بکنیم یا برای سؤال‌های ناتمامشان جوابی داشته باشیم.

در پاریس، هدف مأموریت همان جمع‌آوری اطلاعات از وضعیت پناهجویان بود، با این تفاوت که تمرکز مأموریت به جمعیت پناهجوی زیر سن قانونی معطوف بود. چشم‌اندازی که دست‌اندرکاران مأموریت از جمع‌آوری این اطلاعات به ما داده بودند، احتمال راه‌اندازی یک مرکز پذیرش برای خدمات‌رسانی به پناهجویان زیر هجده سال و بدون سرپرست قانونی بود. صرف نظر از این هدف مشترک، پروژه صرفاً در جمع‌آوری اطلاعات خلاصه نمی‌شد و ما در قبال این اطلاعات دریافتی، می‌توانستیم کمک‌هایی هم به پناهجویان بکنیم و همین امر باعث می‌شد که نسبت به مأموریت یونان، وجدان آسوده‌تر و احساس بهتری داشته باشیم؛ چرا که صرفاً در حال خراشیدن روح پناهجویان برای گرفتن اطلاعات نبودم. حالا در قبال آن پرس و جوا، می‌توانستیم چیزهایی در دسترس‌شان بگذارم، مثل دسترسی به پزشک، نشانی بیمارستان، و کیل، حمام عمومی و کلاس زبان فرانسه.

البته اینها اولین تقاضای پناهجویان نبودند؛ اولویت اصلی و اولیه آنها پیدا کردن جایی امن برای خواب و داشتن سرپناهی از آن سرما و باد و باران‌های پاریسی بود.

مزیت اصلی مأموریت پاریس به مأموریت یونان برای من این بود که حالا در همان کشوری زندگی می‌کردم که پناهجویان در آن حضور داشتند، زبانش را می‌شناختم و می‌توانستم اطلاعاتی در مورد وضعیت و امکانات موجود به آنها بدهم و در نیازهای پزشکی و حقوقی همراهیشان کنم. اما این هم‌شهر و هم‌کشور بودن با پناهجویان، فقط روی زیبا و دلخواه نداشت. در پایان هر روز کاری، ما چادر صحرایی‌مان را از کنار خیابان جمع می‌کردیم، من سوار مترو می‌شدم و می‌آمدم به خانه و غذای گرمی روی اجاق می‌گذاشتم و می‌خزیدم زیر لحاف گرمم، و در همان حال پناهجویان در خیابان مانده بودند، زیر پل، در باد و باران و سرما و در معرض دزدی و دعوا و قشر آسیب‌پذیرتر حتی در معرض تعرض جنسی.

یکی از خدماتی که سازمان پزشکان بدون مرز برای کارمندان در نظر می‌گیرد، دسترسی به



روان‌شناس در حین مأموریت و بعد از بازگشت از آن است. این سازمان در نظر دارد که کارمندانی که به مأموریت می‌روند به علت قرار گرفتن در شرایط سخت آب و هوایی، امنیتی، بهداشتی و همچنین دوری از وطن، خانواده و دوستان و فعالیت در شرایط پرفشار جسمی و روانی، نیازمند حمایت و پشتیبانی عاطفی هستند. بدین ترتیب، با کمک و راهنمایی یک روان‌شناس، از بروز برن اوت یا همان خستگی مفرط بر اثر فشار کاری زیاد، سرخوردگی، درماندگی و استرس افراد حاضر در مأموریت جلوگیری می‌کند و همچنین سلامت گروهی تیم مأموریت تضمین می‌شود.

در همین چهارچوب، از همان آغاز مأموریت پاریس، ما مترجمان گروه، هر دو هفته یکبار جلسه‌ای گروهی با روان‌شناس داشتیم و در حضور او از روند کار، تجربیات و مشاهدات و احساساتمان در حوزه کار صحبت می‌کردیم و با راهنمایی روان‌شناس، به دنبال راههای مؤثر برای بهتر شدن وضعیت روحی مان می‌گشتیم.

شرح کار مأموریت پاریس

سازمان پزشکان بدون مرز - سازمانی بین‌المللی و غیردولتی که در سال ۱۹۷۱ فرانسویان تأسیس کردند - سال‌ها در خاک فرانسه فعالیت نداشت، ولی بحران اخیر سرازیر شدن پناهجویان به اروپا باعث شده که این سازمان هم فعالیت‌هایی برای رفع بعضی مشکلات و کاستی‌های موجود انجام بدهد و خلأهایی را که دولت فرانسه قادر و بعضاً مایل به پر کردن آنها نیست، رفع کند.

شرح کار مأموریت پاریس به دو بخش تقسیم می‌شد:

بخش اول که آن را «درمانگاه سیار» نامگذاری کرده بودند، عبارت بود از کلینیکی که پشت یک

مینی‌ون مستقر شده بود و یک پزشک عمومی، پناهجویان را معاینه می‌کرد.

عنوان بخش دوم «گشت‌زنی» بود و هدف این بود که پناهجویانی را که در گوشه و کنار شهر حضور داشتند یا تازه پایشان به پاریس رسیده بود، شناسایی می‌کردیم و با آنها وارد گفت‌وگو می‌شدیم و علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات از محل زندگی و تجمع و وضعیت جسمی و روحی آنها، از اوضاع اداری و حقوقی‌شان قبل و بعد از رسیدن به فرانسه آگاه می‌شدیم و در زمینه‌های مختلف اداری، دسترسی



به آموزش زبان فرانسه، کمک‌های حقوقی و زمان و مکان توزیع غذا و نوشیدنی، اطلاعات لازم را به آنها می‌دادیم. همچنین در صورت نیاز و تقاضای پناهجویان برای دسترسی به پزشک، نشانی و زمان مراجعه به درمانگاه سیارمان را می‌دادیم یا به سمت بیمارستان‌ها و مراکز خدمات درمانی دیگر هدایتشان می‌کردیم.

در طول شش ماه فعالیت «درمانگاه سیار» و پنج ماهی که من در این فعالیت حضور داشتم، بیشترین دلیل مراجعه پناهجویان، زکام بود و بیماری‌های پوستی، درد مفاصل، درخواست وقت از روان‌شناس و دندان‌درد. ریشه اکثر این بیماری‌ها، خیابان‌خوابی بود، با تمام آلودگی‌های محیطی و صوتی و شرایط جوی پاریس، آمیخته با احساس بلاتکلیفی و خستگی از پیمودن راه‌های طولانی؛ و برای افغان‌ها: گریختن از دست پلیس‌های ایران و ترکیه و بلغارستان و کشورهای اروپای شرقی؛ و برای پناهجویان آفریقایی: گذشتن از کشورهای آشفته‌روزی مثل اریتره، اتیوپی، نیجریه، سودان، چاد، مالی و لیبی؛ عبور از هیولای دریای میان لیبی و ایتالیا، و یادآوری و همزیستی با اتفاقات دهشتناکی که در کشور مبدأ یا در طول راه بر سرشان آمده بود.

وقتی من به گروه پیوستم، یک ماه و نیمی از شروع فعالیت گروه می‌گذشت و دو نفر مترجم و واسطه فرهنگی فارسی‌زبان به همراه یک مترجم عرب‌زبان در گروه حضور داشتند. چند هفته بعد از من، دو مترجم عرب دیگر هم به گروه پیوستند و تعداد مترجمان به شش نفر رسید.

به دلیل تیپ جمعیتی پناهجویان حاضر در فرانسه، سه مترجم فارسی و سه مترجم عرب به کار گرفته شده بودند. از دو سال پیش تا کنون، بیشترین پناهجویانی که پایشان به فرانسه می‌رسد، اهل کشورهای افغانستان، سودان، اریتره، اتیوپی، نیجریه و کشورهای آفریقایی فرانسوی‌زبان مانند مالی، گینه و ساحل عاج هستند.

برای منی که اولین برخورد با پناهجویان، در یونان و لب دروازه‌های اروپا اتفاق افتاده بود، دیدن آن طرف قصه پناهجویان، رنگ و بوی دیگری داشت. در یونان، خیلی از پناهجویان وقتی می‌فهمیدند ساکن فرانسه هستیم، چشم‌هایشان برق می‌زد. معلوم بود نام فرانسه دلشان را سر ذوق می‌آورد و شمع امیدشان را روشن می‌کند.

حالا این طرف ماجرا بودم. در یکی از الدورادوهای پناهجویان. بعضی از پناهجویان از همان کمپ‌هایی در یونان آمده بودند که من می‌شناختم.

امید، پانزده ساله، اهل افغانستان؛ تازه رسیده بود پاریس و خانواده‌اش در کمپی در آتن بودند. او می‌خواست از امکانات فرانسه برای پناهجویان زیر سن قانونی استفاده کند و بعداً تقاضا کند که خانواده‌اش به او ملحق شوند. وقتی در یونان بودم خیلی از خانواده‌ها می‌گفتند که به فرستادن بچه‌های زیر هجده ساله‌شان به اروپای غربی فکر می‌کنند. از نظر آنها، تنها راه نجات از بن‌بست یونان همین بود. حالا یکی از آن بچه‌ها روبه‌رویم بود. رسیده بودم به آن طرف قصه.

یک پسر افغانی دیگر هم وقتی اسمش را یادداشت می‌کردم، چهره‌اش آشنا به نظرم آمد، قیافه‌اش آنقدر آشنا بود که طاقت نیاوردم و پرسیدم: من قبلاً تو را دیده‌ام؟ خندید و گفت شما با همکارانتان در یونان به چادر ما آمدید و از ما سؤال کردید در مورد زندگیمان در کمپ. حالا من تنها آمده‌ام به پاریس.

اما چرا فرانسه؟ دلیل سرازیر شدن شمار کثیری از پناهجویان به این کشور چیست؟



فرانسه، سرزمین پناهندگی؟

به غیر از پناهجویان آفریقایی، فرانسه انتخاب اول درصد کمی از پناهجویان افغان و ایرانی است. عده کثیری از آنها بعد از گذراندن ماهها و بعضاً سال‌ها در کشورهای اروپایی دیگر، آخرین امیدشان به فرانسه است. بعضی‌ها آمده بودند که از فرانسه بگذرند و به جزیرهٔ رویایی بریتانیا بروند، اما دیده‌اند که عبور از سد بندر کاله سخت‌تر از آن است که فکرش را می‌کردند و ماجرای پناهجویان بندر کاله خودش قصه‌ای است جداگانه که در اینجا مجال توضیح و تفصیلش نیست.

عده کثیری از افغانی‌ها از آلمان جواب منفی گرفته‌اند و از ترس پس فرستاده شدن به افغانستان، به فرانسه فرار کرده‌اند و از دوستان و اطرافیان‌شان شنیده‌اند که فرانسه به افغانی‌ها بهتر قبولی می‌دهد. در پاییز ۲۰۱۶، قراردادی بین دولت آلمان و افغانستان برای باز پس فرستادن جمعی از افغانی‌ها به کشورشان بسته شد. آلمان یکی از معدود کشورهایی است که افغانستان را کشوری امن می‌شناسد. رویکردی که فرانسه آن را قبول ندارد.

عده دیگری از افغانی‌ها هم از کشورهای سوئد و نروژ و فنلاند و دانمارک می‌آیند؛ جواب منفی گرفته و از آنجا رانده شده‌اند و امیدوارند از فرانسه هم پاسخ رد نگیرند.

این دسته از پناهجویان در اتحادیهٔ اروپا به «دوبلینی‌ها» معروف هستند. در توافق کشورهای اروپایی به نام «دوبلین ۳»، مقرر شد هر کشوری که پناهجو از آن به خاک اروپا وارد شد و آن کشور او را شناسایی و انگشت‌نگاری کرد، تقاضای پناهندگی‌اش باید در حیطهٔ صلاحیت همان کشور بررسی شود.

پناهجویانی که به فرانسه می‌رسند، به احتمال زیاد مدتی طولانی در کشورهای اروپایی دیگر اقامت داشته‌اند و یا دست‌کم پلیس آن کشورها آنها را بازرسی و انگشت‌نگاری کرده‌اند. طبق قانون «دوبلین ۳»، تنها یک کشور مسؤؤل بررسی تقاضای پناهندگی در اروپاست. بدین ترتیب فرانسه در فایلی به نام یوروداک جست‌وجو می‌کند تا کشور مسؤؤل درخواست پناهندگی را از بین ۲۸ کشور اتحادیهٔ اروپا و ۴ متحد (نروژ، ایسلند، سوئیس و لیختن اشتاین) که اثر انگشت فرد در آنجا ثبت شده است، پیدا کند. اگر ثابت شود که فرد از کشور دیگری از اتحادیهٔ اروپا عبور کرده است، قانون دوبلین شامل حال او می‌شود. این روند معمولاً چندین ماه طول می‌کشد و طی این مدت فرد نمی‌تواند از فرانسه درخواست پناهندگی کند و باید منتظر مشخص شدن وضعیت اثر انگشت و تصمیم کشور مسؤؤل پناهندگی‌اش بماند. اگر کشور مسؤؤل، موافقت خود را اعلام کند، به فرد اعلام می‌شود که فرانسه تصمیم به دیپورت (برگرداندن) او گرفته و فرد در این صورت امکان اعتراض به این تصمیم را دارد.

دلیل دیگری که می‌توان برای حضور گستردهٔ افغانی‌ها در فرانسه پیدا کرد، همان آرمان‌های حقوق بشری فرانسه و تسهیلاتی است که این کشور به پناهندگان اختصاص می‌دهد. مخصوصاً از جهت مقرری پناهندگی و بیمه و تسهیلات پزشکی، فرانسه نسبت به سایر کشورهای اروپایی دارای سیستم اجتماعی-درمانی بهتری است که ریشه در ارزش‌های سوسیالیستی حاکم بر این کشور دارد. عده‌ای از پناهجویان فرانسه امید دارند که وضعیت جسمی و روحی‌شان، شانس دریافت پناهندگی از فرانسه را بالا ببرد و اگر هم نبرد، حداقل بتوانند از امکانات پزشکی موجود در این کشور استفاده کنند و عملیات پزشکی لازم را انجام دهند.

کمپ پناهجویان و سازماندهی روند پناهندگی در فرانسه

در پاریس، کمپ پناهجویان به آن صورتی که در سایر کشورهای اروپایی و یا در همسایگی کشورها و مناطق جنگ‌زده وجود دارد، دیده نمی‌شود.

تنها دو کمپ در پاریس وجود دارند و آنها هم نسبتاً نوساز هستند و در نوامبر ۲۰۱۶ افتتاح شده‌اند. یکی از این کمپ‌ها مخصوص مردان مجرد است و دیگری مختص خانواده‌ها، زن و شوهرها و زنان بی‌سرپناه. ظرفیت هر کدام از این کمپ‌ها حدود ۴۰۰ نفر است. ظرفیتی که به‌شدت از واقعیت ماجرا و آمار واقعی پناهجویان آواره‌ای که به پاریس می‌رسند، فاصله دارد. کسی که موفق می‌شود به این کمپ‌ها وارد شود، مجوز ورود به سیستم اسکان پناهجویان در فرانسه را پیدا کرده و ضمن ثبت تقاضای پناهندگی‌اش، به مدت حداکثر ده روز در کمپ اسکان داده شده و بعد از این مدت به خوابگاه‌های دولتی اختصاص یافته به پناهجویان منتقل می‌شود.

نتیجهٔ ظرفیت پایین و تقاضای بالا برای ورود به کمپ، این است که پناهجویان در اطراف کمپ داخل چادرها و روی تشک‌ها اطراق می‌کنند. هر روز هفته، پناهجویان بر سر ورود به کمپ با هم نزاع و کشمکش دارند و برخی برای گرفتن جا، شب‌ها جلوی کمپ در صف می‌خوابند تا صبح اول



صف باشند و نوبت به آنها برسد. این وسط عده‌ای هم بساط کسب برپا می‌کنند و نوبت می‌فروشند. درگیری گاهی به جایی می‌رسد که پلیس با گاز اشک‌آور وارد عمل می‌شود و همه را پراکنده می‌کند و گاهی به‌خاطر همین درگیری و نزاع، کمپ از پذیرش پناهجویان دست‌نگه می‌دارد.

دولت جدید فرانسه، دولت امانوئل ماکرون، به تازگی اعلام کرده که قصد دارد کمپ جدیدی برای پناهجویان بسازد و ظرفیت مکان‌های پذیرش پناهجو را به ۳۵۰۰ نفر افزایش دهد. این حرفی است که دولت زده است و پناهجویان، سازمان‌های خیریه و سازمان‌های حقوق بشری و مردم خیر، چشم‌انتظار و امیدوار برآورده شدن این وعده هستند.

اوضاع درخواست پناهندگی از فرانسه هم همین است. پناهجویان در گرما و سرما و باد و باران، شب را در صف‌های طولیل روبه‌روی سازمان ثبت پناهندگی فرانسه به صبح می‌رسانند. صبح در باز می‌شود و تعدادی از پناهجویان که شمارشان هیچ‌وقت ثابت و مشخص نیست، داخل می‌روند و بقیه متقاضیان باید روز بعد شانس خود را برای ورود به سازمان دوباره امتحان کنند.

این صحنه به نظر من یکی از غم‌انگیزترین صحنه‌های گشت‌زنی ما بوده و هست. وقتی از صف طولیل پناهجویان فاصله می‌گیری و کشمکش‌هایشان را برای ورود به ساختمان و ثبت درخواست پناهندگی نظاره می‌کنی. وقتی در این صف، نگاهت به زن‌هایی جلب می‌شود که لابه‌لای این صف مردانه ایستاده‌اند و تحت فشارند و زورشان به مردها نمی‌رسد؛ سازمان همیشه برای زن‌ها صف جداگانه تشکیل نمی‌دهد. وقتی می‌دانی در میان این زنان، کسانی هستند که باندهای قاچاق انسان، با وعده و وعید کار در اروپا به‌اینجا آورده‌اندشان و حالا از ترس بی‌سرپناهی در خیابان‌ها و از کابوس آسیب‌دیدن عزیزانشان در کشورهایشان، در فرانسه تن می‌فروشند. نمی‌توانی اینها را ببینی و بی‌تفاوت بمانی و قلبت درد نگیرد.

خودت را می‌گذاری جای آن پناهجوی با ادب و آرامی که از دیروز عصر آمده و جا گرفته تا روز بعد بتواند وارد ساختمان شود، نه دعوا کرده، نه قلدری و نه جایش را خریده است؛ پیش پایش، نفر



جلوبی را پذیرش می کنند و در ورودی را به رویش می بندند؛ پلیس ها هدایتش می کنند راهش را بکشد برود و فردا دوباره شانسیش را امتحان کند.

غم نان

یکی از سؤالات ما از پناهجویان این بود که نیازهای اساسی شان چیست؟ غم اول همه آنهايي که سرپناه نداشتند، خانه بود و غم ديگر کسانی که تازه از راه می رسیدند این بود که کجا غذا می دهند؟ در پاریس سازمان های خیریه متعددی وجود دارند که در قالب رستوران های زنجیره ای یا توزیع غذا در خیابان، به تمام بی خانمان ها، چه فرانسوی و چه پناهجو، غذا می دهند. به غیر از این دو نیز مردمان خیری وجود دارند که به صورت خودجوش دست به توزیع غذا می زنند. غم نان در پاریس برای کسانی که می دانند کجا غذا می دهند، به علت همین تعدد و تنوع مکان های توزیع غذا، غم جدی یی نیست. اما وای به حال آن روزی که این سازمان ها و مردم به هر دلیلی نتوانند غذا توزیع کنند.

غم نان در بندر کاله به دلیل یک دوره ممنوعیت توزیع غذا از طرف پلیس و شهرداری، غم سنگین و غیرانسانی یی برای پناهجویان به شمار می رفت.

در پاریس هم در تعطیلات تابستانی، با بالا رفتن شمار پناهجویان تازه وارد و بازگشت پناهجویان ناکام بندر کاله به پاریس از یک طرف و به تعطیلات رفتن سازمان های خیریه و کمتر شدن نیرو و امکانات برای توزیع غذا از طرف دیگر، غم نان را جدی کرد. آن روزهای تماشای صف های توزیع غذا برای من از غم انگیزترین روزهای زندگیم بود.

هزاران نفر ساعت ها صف می بستند تا غذا بگیرند و به سمت غذایشان حمله ور می شدند و وقتی غذا برایشان کافی نبود، دوباره صف می بستند و تا آخرین باگت باقیمانده همانجا می ایستادند.

یک روز رستوران دار خیری با ون برای ۷۰ نفر غذا آورده بود و با ۱۳۰ نفر جماعت گرسنه روبه رو



شده بود. مات و حیران ایستاده بود و دست آخر نتوانست چاره‌ای برای توزیع غذایش پیدا کند و از ترس وقوع جنگ و دعوا و صدمه دیدن پناهجویان، از آنجا رفت. آن روز، دیدن این جماعت گرسنه و سرگردان، چنان برایم سخت می‌آمد که استخوان قفسه سینه‌ام از شدت درد می‌سوخت و نفس‌هایم کم می‌آمد و بعد از مدت‌ها، در پایان ساعت کاری نتوانستم جلوی خودم را بگیرم و در خیابان گریستم.

تعداد پناهجویان

در پاریس تعداد پناهجویان قابل شمارش نیست. چه پناهجویانی که تازه‌وارد شهر می‌شوند، چه آنها که بیرون می‌خوانند و چه آنها که در هتل‌ها و منازل شخصی افراد خیر سکونت دارند. ما در طول چند ماه گذشته بارها سعی کرده‌ایم تعداد پناهجویان را از طرق مختلف تخمین بزنیم، ولی می‌دانیم هر عددی که به دست بیاوریم دقیق نخواهد بود؛ چرا که پناهجویان مدام جابه‌جا می‌شوند و چه بسا پناهجویانی که در هیاهوی پاریس دوازده میلیونی، غافل از حقوقی که به عنوان پناهجو دارند، یا گم شده‌اند یا خود را از ترس پس فرستاده شدن پنهان کرده‌اند یا اسیر باندهای قاچاق انسان و روسپیگری و اعتیاد شده‌اند.

هر از چند گاهی، به‌علت حضور چشمگیر پناهجویان در حواشی شمالی پاریس، دولت با همکاری شهرداری و نیروهای پلیس، آنها را از این مناطق جمع‌آوری می‌کند و در مکان‌های بلااستفاده به طور موقت اسکان می‌دهد. این برای دولت، راهی است که از طریق آن بتواند به آمار پناهندگان دسترسی داشته باشد و وضعیتشان را بشناسد؛ برای پناهجو، این غنیمی است که یک یا دو هفته‌ای سرپناه داشته باشد و اطلاعاتی در مورد وضعیت پناهندگی‌اش کسب کند و چند روزی را دنبال غذا و دستشویی و حمام و جای خواب نگردد.



اما این به نظر یک چرخه معیوب است. این پناهجویان سرپناه دائمی ندارند و تا به امروز، غیر از آن دو کمپی که قبلاً به آن اشاره شد، سازماندهی خاص دیگری برای آنها ایجاد نشده است. نتیجه این می‌شود که بسیاری از این پناهجویان بعد از اتمام مدت سکونت موقت، دوباره روانه خیابان‌ها می‌شوند و همزمان با این پس فرستاده شدن به خیابان، پناهجویان جدیدی وارد پاریس می‌شوند. چند وقت بعد دوباره دولت با همکاری شهرداری و پلیس، اقدام به جمع‌آوری پناهجویان از خیابان می‌کند. از آغاز به کار کمپ‌های پاریس تا به امروز، دولت ۳۵ بار اقدام به جمع‌آوری پناهجویان از خیابان‌های شمال پاریس کرده است. البته این داستان همچنان ادامه خواهد داشت.

خانواده‌ها و اقشار آسیب‌پذیر

در فرانسه، شماره تماس اورژانسی ۱۱۵ وجود دارد، برای کسانی که به هر دلیلی جای خواب ندارند. آنها می‌توانند با این شماره تماس بگیرند و برای همان شب یا چند شب بعد، در خوابگاه‌های اجتماعی به آنها جای خواب می‌دهند. گرفتن جا از این شماره کار آسانی نیست. بعضاً به علت وجود متقاضیان بی‌شمار، ساعت‌ها باید پشت خط منتظر بود و برای پناهجویی که زبان فرانسه و انگلیسی بلد نیست، کار سخت‌تر هم می‌شود؛ خانواده‌ها و زن‌ها و بچه‌های کم‌سن و سال در اولویت قرار دارند و به زحمت جا به یک مرد پناهجوی بزرگسال می‌رسد.

دیدن پناهجویان بی‌خانمان و شروع گفت‌وگو با آنها سخت است، اما در مجموع نسبت به یونان در این مأموریت احساس بهتری دارم چون در چند ماه اخیر سر و کارم بیشتر با پناهجویان مرد بزرگسال بوده است که وضعیت سلامتی چندان بدی نداشتند؛ کمتر با اقشار آسیب‌پذیر روبه‌رو شده‌ام. اما به اقتضای پوشیدن جلیقه سفید پزشکان بدون مرز، در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌ام که درد را به مغز استخوانم رسانده‌اند. توانسته‌ام اشک‌هایم را در آن موقعیت، پشت پلک‌هایم نگه دارم و کمی بعدتر یا در پایان روز به پهنای صورتم بیرونشان بریزم.

مثلاً آن روز عصر یک خانوادهٔ عراقی با دو بچهٔ کوچکشان به چادر درمانگاه سیار ما آمدند و از ما کمک خواستند چون در خوابگاه اجتماعی، دختر سه ساله و پسر چندماهه‌شان را کک‌ها و ساس‌ها گزیده بودند. دختر بچه حوصله‌اش سر رفته بود. همکارانم با دستکش پلاستیکی پزشکی برایش بادکنک درست کردند که سرش گرم شود و من چندین ساعت با او بازی کردم و برادر نوزادش را در آغوش گرفتم.

امیدوار بودم جایی برایشان پیدا شود و به جای قبلی برنگردند. رئیس‌مان چندین ساعت تلاش کرد با سازمان‌های مختلف تماس بگیرد، ولی نشد که نشد، و من با پلک‌هایی داغ از اشک جوشان، رفتن ناامیدانه‌شان را تماشا کردم.

با آن روز دیگر که یک مرد لیبرایی، بچه به بغل آمد به سمتم و گفت که خوابگاه، او و بچه خردسال و زن باردارش را بعد از ده شب بدون هیچ توضیحی بیرون انداخته است و از صبح تا به حال هیچ چیز نخورده‌اند و شماره اسکان اورژانس هم به آنها جا نمی‌دهد. وقتی نمی‌فهمی چرا باید خانواده‌ای را که از ابولا و جنگ و فقر فرار کرده، در این وضعیت، در یک جمعهٔ خیس بارانی که تمام مراکز و سالن‌ها پر است از پناهجو، از خوابگاه بیرون کنند؛ این ناتوانی و خشم و ناامیدی از این ناتوانی، این عناصر جدانشدنی کار با سازمان حقوق بشری.

این احساساتی که وقتی پای بچه و زن در میان است هرچقدر هم که تجربهٔ کاری‌ام بیشتر شود، به داشتشان عادت نمی‌کنم.

پاداش‌های کوچک

تمام اینها، چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روحی سخت و انرژی‌بر است؛ اما وقت‌هایی هم هست که از لابه‌لای همین لحظات سخت، پاداش‌های کوچکی نصیب می‌شود که لبخند روی لب‌هایم می‌آورد و کمی از بار روی سینه‌ام کم می‌کند.

پسر پانزده‌سالهٔ اهل مالی می‌رسد به من که با جلیقهٔ سفید پزشکان بدون مرز گوشه‌ای ایستاده‌ام. آرم جلیقه‌ام را می‌خواند و لبخند می‌زند و می‌گوید: مرسی. مرسی.

یادم نمی‌آید جایی دیده باشمش، چه برسد به اینکه کمکی به او کرده باشم. می‌پرسم: چرا تشکر می‌کنی؟

می‌گوید: ما داشتیم در دریای بین لیبی و ایتالیا غرق می‌شدیم. شما جان ما را نجات دادید. مرسی. مرسی.

پسر شانزده‌سالهٔ گینه‌ای که دو روز است پایش به پاریس رسیده و زیر پل می‌خوابد و حسابی سر در گم است، از من می‌پرسد و من برای چیست و اینجا چه می‌کنیم. توضیح می‌دهم که ما سازمان حقوق بشری هستیم و در این ون، پزشک داریم و پزشک کسانی مثل تو را که بیمه و کاغذ اقامت ندارند معاینه می‌کند و همهٔ اینها رایگان است و هیچ پولی نمی‌گیریم. میان حرفم پرید و گفت خدا پولتان را به شما برمی‌گرداند.

مرد یمنی عصبانی، تمام مدت به من چشم‌غره می‌رفت چون در شلوغی متقاضیان معاینه پزشکی، برای آرام کردن اوضاع و برگرداندن نظم به محیط، از او با لحنی تحکم‌آمیز خواسته بودم صبر کند تا رئیس‌مان در مورد اوضاع تصمیم بگیرد. او از آن برخوردار به بعد، از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا هر بار وارد چادر می‌شوم، متلکی ببارم کند. یک بار گفت چرا چنین لباسی به تن می‌کنی، وقتی اصلاً دختر خوبی نیستی و نمی‌خواهی کمک کنی؟ دلم شکست، نتوانستم حرفه‌ای بمانم و با بغض گفتم من اگر امروز این لباس را بر تن می‌کنم، انتخاب کرده‌ام که این کار را بکنم و کسی مجبورم نکرده است. من اینجا هستم که تا جایی که بتوانم کمک کنم.

یک پناهجوی عرب‌زبان دیگر مرا نشانده روی نیمکت و به پسری افغانی که عربی می‌فهمید گفت حرف‌هایش را برایم ترجمه کند. نشستیم روی نیمکت و پناهجوی عرب‌زبان جلوی آن مرد یمنی گفت که از نحوه برخورد او با من متأسف است و به جای او از من عذرخواهی می‌کند و از من و بقیه همکارانم تشکر می‌کند.

مأموریت جدید، چالش جدید

سازمان پزشکان بدون مرز در پاریس، مجوز راه‌اندازی مرکز راهنمایی و مشاوره پناهجویان زیر سن قانونی را گرفته است. این مرکز که قرار است به زودی افتتاح شود، در سه بخش حقوقی، سلامت جسم و روان و اجتماعی- تربیتی به پناهجویان زیر هجده سال و بدون سرپرست قانونی، خدمات ارائه می‌کند. من به اقتضای رشته تحصیلی و اطلاعات حقوقی‌ام قرار است بیشتر در بخش حقوقی فعال باشم و به وکلای سازمان‌ها کمک کنم.

بی‌صبرانه چشم‌انتظار راه‌افتادن مرکز و سر و سامان گرفتنش هستیم. این انتظاری که دارم باید چیزی شبیه حس انتظار مادر برای تولد جنینی باشد که در شکم دارد. ماههاست که دارم به مرکز فکر می‌کنم. به این‌که چه شکلی خواهد بود و به چه شکلی درش خواهیم آورد. به بچه‌هایی فکر می‌کنم که به مرکز قدم خواهند گذاشت. بچه‌هایی که در این چند ماه نمونه‌شان را کم ندیده‌ایم، از ملیت‌های متفاوت، با قصه‌های مختلفی از مهاجرت، اما با فصل مشترکی از درد. دردهای گفته و ناگفته از کشور و مسیر مهاجرت و وضعیت زندگی‌شان در فرانسه.

می‌دانم کار کردن با این دسته کم‌سن و سال پناهجویان کار آسانی نخواهد بود. در این چند ماه، درهم‌شکستگی‌شان را بارها دیده‌ام و در مقابل این درهم‌شکستگی‌ها، بارها خود را معذب و بی‌پناه حس کرده‌ام، اما این پروژه برای من یک چالش بی‌نظیر است. می‌دانم این بچه‌ها - بی‌آنکه خودشان بدانند - مرا بزرگ خواهند کرد و این قصه بزرگ شدن و قد کشیدن من، قصه یک رشد تدریجی و روز به روز است. قصه‌ای که از روزی که پایم را در این سازمان حقوق بشری گذاشتم، به سرعت صفحاتش در حال ورق خوردن هستند.

۸ سپتامبر ۲۰۱۷-۱۷ شهریور ۹۶

پاریس